



خلاصه کتاب غلبه بر شیطان

کتاب «غلبه بر شیطان» اثر ناپلئون هیل که در سال ۱۹۳۸ نوشته شد، برای بیش از هفتاد سال به صورت نسخه خطی منتشر نشده باقی ماند. این کتاب که توسط شارون لچتر ویرایش و حاشیه‌نویسی شده و محتوای آن برای خوانندگان معاصر به روز شده است، مجموعه‌ای از توصیه‌ها برای موفقیت در زندگی است. اکنون خوانندگان به‌طور کامل به باورهای شخصی هیل درباره نیروهایی که ما را از داشتن یک زندگی موفق بازمی‌دارند و اصولی که ما را قادر به غلبه بر این نیروها می‌کند، دسترسی دارند.

توصیه‌هایی فراموش شده از یک نویسنده کلاسیک خودیاری

ناپلئون هیل در دوران تاریک رکود بزرگ، صدای بسیار موردنیاز مثبت‌اندیشی بود. اما این صدا زمانی خفه شد. کتاب «غلبه بر شیطان» در ۱۹۳۸ نوشته شد، ولی تا سال ۲۰۱۱ منتشر نشد؛ زیرا هیل افکار بحث‌برانگیزی درباره کلیساها و مدارس داشت که به نظر او، فردیت را سرکوب می‌کرد و مردم را در یک شبکه خفقان‌آور از ترس نگه

می‌داشت.

بنابراین، اکنون ۷۰ سال بعد، کتاب ناپلئون هیل بالاخره به روشنایی روز می‌رسد. از برخی جهات، این روایت کاملا با اعتقاد هیل به پشتکار و مقاومت در برابر میل به تسلیم‌شدن همسو است. همان‌طور که خواهید دید، توصیه‌های اینجا حول محور قدرت تفکر مثبت، یافتن جنبه مثبت هر شکست موقت و احاطه‌کردن خود با تاثیرات خوب می‌چرخد.

هدایت‌شدن توسط ترس به جای ایمان، از دلایل اصلی شکست است

آیا رویایی دارید که سال‌ها در سرتان است؛ اما از دنبال‌کردن آن می‌ترسید؟ احتمالا وجود دارد، زیرا به نظر نویسنده، ۹۸ درصد از ما اجازه می‌دهیم ذهنمان توسط ترس کنترل شود. در نتیجه، تمایل داریم که بدون تفکر برای خود یا دنبال‌کردن خواسته‌های خود در زندگی حرکت کنیم.

ترسی که باعث می‌شود بی‌هدف باشیم، در اوایل زندگی القا می‌شود. اول، کلیساهایی هستند که به کودکان می‌آموزند که از «شیطان» موذی بترسند. سپس، مدارس وجود دارند که آمادگی بسیار کمی برای کودکان برای تبدیل‌شدن به افراد در دنیای واقعی ارائه می‌دهند و در عوض بر حفظ کردن حقایق و ارقام بی‌پایان توسط دانش‌آموزان تمرکز دارند.

نویسنده، ناپلئون هیل، در حین کار بر هدف زندگی خود - ایجاد اولین فلسفه موفقیت فردی - از نزدیک این ترس را تجربه کرد.

سال‌ها، او با مردم درباره موفقیت‌ها و شکست‌هایشان مصاحبه کرده بود، اما یادداشت‌هایش شروع به بی‌هدف شدن کرده بود و مطمئنا به یک فلسفه مشخص منجر نمی‌شد. او گیر کرده بود و ذهنش مملو از ترس و بلا تکلیفی بود.

سپس، یک روز، یک کشف ناگهانی داشت. حین پیاده‌روی و تنفس هوای تازه موردنیاز، ناگهان با صدایی روبرو شد که احساس می‌کرد «خود دیگرش» با او صحبت

می‌کند. این صدا امرکننده بود و به هیل می‌گفت که می‌تواند دست‌نوشته خود را درباره فلسفه موفقیت فردی به پایان برساند؛ تنها کاری که باید انجام می‌داد این بود که تسلیم ترس و شک نشود.

هیل به این باور رسید که این صدا نمایانگر چیزی است که همه ما در اختیار داریم. او آن را هوش بی‌نهایت می‌نامد. وفور ایمان و انرژی مثبت که همیشه می‌توانیم از آن استفاده کنیم تا شک، ترس و نگرانی را از ذهن خود دور کنیم.

به لطف این صدا، هیل توانست ترس خود را کنار بگذارد، کار لازم را انجام دهد و کتاب خود را به پایان برساند. در نتیجه، هیل به اولین نویسنده بزرگ ژانر خودیاری تبدیل شد و آثار او همچنان در سراسر جهان خوانده می‌شود.

به عبارت دیگر، هیل از بی‌هدفی رها شد، کسی که می‌داند کلید موفقیت، تسلط بر ذهن خود است.

رسیدن به آنچه در زندگی می‌خواهید، نیاز به تفکر مثبت و هدف مشخص دارد

دستیابی هیل به موفقیت، تا حدی به دلیل داشتن هدف بسیار واضح در زندگی بود. اگر می‌خواهید شانس موفقیت خود را افزایش دهید، باید یک هدف زندگی برای خودتان پیدا کنید. در واقع، تعیین هدف شما بسیار مهم است، زیرا موفقیت یک فرد اغلب به این بستگی دارد که آیا او می‌داند چه می‌خواهد یا خیر.

حالا، این کار نمی‌تواند برای شما انجام شود؛ نه مدرسه و نه کلیسا نمی‌توانند مسیر زندگی شما را تعیین کنند؛ بنابراین خوشبختانه شما (و هر کس دیگری روی زمین) یک امتیاز ارزشمند دارید. همه ما خودمختار هستیم.

حتی در بدترین شرایط، ما یک انتخاب داریم: می‌توانیم اجازه دهیم ذهنمان با افکار مثبت یا منفی پر شود.

به‌عنوان مثال، بسیاری از مردم در طول رکود بزرگ مبارزه کردند، اما برخی از آنها خودمختاری داشتند تا مثبت بمانند و به بزرگی دست یابند. هنری فورد را در نظر

بگیرید. او هم مانند بسیاری از مردم زمان خود می‌توانست اجازه دهد افکار منفی بر ذهنش تسلط یابد. اما در عوض، فوراً ترس را در خود سرکوب کرد و اجازه نداد تفکر منفی مانع توسعه یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های خودرو در آمریکا شود. در نهایت، این اراده و تفکر مثبت بود که به او کمک کرد تا خط تولید مونتاژ را ایجاد کند و رویای خود را برای تولید یک خودروی مقرون‌به‌صرفه که هر آمریکایی طبقه متوسط می‌تواند بخرد، محقق کند.

بنابراین، به یاد داشته باشید، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده موفقیت این است که آیا شما تصمیم به تفکر منفی یا مثبت می‌گیرید.

هنگامی که تفکر مثبت را با یک هدف مشخص در زندگی ترکیب می‌کنید، در مسیر جلوگیری از تبدیل شدن به یک بی‌هدف خواهید بود.

فرانکلین دی. روزولت نمونه عالی دیگری است. او وقتی رئیس‌جمهور ایالات متحده شد، هدف بسیار روشنی داشت: از بین بردن ترس که از ابتدای رکود بزرگ وجود داشت و تغییر تمرکز ملت از افسردگی به سمت بهبود.

وقتی از او درباره مشکل اصلی ایالات متحده سوال شد، روزولت پاسخ داد: «مسئله اصلی و فرعی وجود ندارد؛ ما فقط یک مشکل داریم و باید ترس را متوقف کنیم و آن را با ایمان جایگزین کنیم.»

این یک برنامه مشخص بود و کار کرد. به روزولت اجازه داد بلافاصله کنترل را در دست بگیرد و آمریکا را در مسیر بهبود قرار دهد.

همان‌طور که گفته می‌شود: «آنچه را می‌کارید، درو می‌کنید.» به عبارت دیگر، نتایج شما نشان‌دهنده تلاش شما خواهد بود و هنگامی که شروع به تفکر مثبت کنید و اهداف خود را دنبال کنید، به‌زودی متوجه خواهید شد که داشتن یک هدف چقدر می‌تواند موثر باشد.

توسعه عادات مثبت و احاطه خود با افرادی که این عادات را دارند، کلید موفقیت است

چه مقصر ظاهری، عادات غذایی ضعیف باشد یا برنامه خواب نامنظم، مردم در بهانه‌تراشی برای رفتارهای بد و غیرمولد عالی هستند. با این حال، خطر واقعی زمانی است که این عادات شروع به تبدیل شدن به یک شیوه زندگی منظم می‌کنند.

نویسنده درباره قانون «ریتم هیپنوتیزمی» صحبت می‌کند: درگیری ثابت در رفتارهای عادی.

این قانون هم برای عادات بد و هم برای عادات خوب صدق می‌کند. با این حال، باید به‌ویژه مراقب عادات منفی باشید زیرا می‌توانند به سرعت تاثیر مخربی بر زندگی شما داشته باشند.

به‌عنوان مثال، بیشتر سردردها و سایر بیماری‌ها ناشی از پرخوری یا زیاده‌روی در انواع نامناسب غذاها است و هنگامی که مردم عادات غذایی بدی پیدا می‌کنند، توانایی آنها در عملکرد می‌تواند کاهش یابد و اهدافشان از بین برود.

همین اتفاق می‌تواند با عادات دیگر، مانند رفتار غیراخلاقی، رخ دهد که می‌تواند به چنان تمرکز شدیدی از میل تبدیل شود که تمام اهداف دیگر از بین بروند.

برای اجتناب از چنین عاداتی، باید خود را با افرادی احاطه کنیم که عادات مثبت دارند. از این گذشته، این یک دانش عمومی است که عادات اطرافیان، به شما سرایت می‌کند.

این به نظر یک استراتژی ب هاندازه کافی ساده می‌رسد، بای نحال، اکثر مردم به جای دنبال کردن شرایط بهتر، زندگی خود را با پذیرش شرایط خود می‌گذرانند.

یک مثال خوب از کسی که شرایط خود را نپذیرفت، اندرو کارنگی است که به‌عنوان مربی ناپلئون هیل خدمت کرد. این نیکوکار و غول تجارت، کاری را انجام داد که بسیاری از رهبران موفق دیگر انجام داد هاند؛ او خود را با افراد موفق احاطه کرد.

بنابراین، اگر متوجه شدید که تحت تاثیر خل قوخوی تاریک دوستان یا همکارانتان قرار می‌گیرید، ممکن است زمان آن رسیده که همسالانی با نگرش بهتر پیدا کنید.

افراد موفق اهمیت یادگیری از شکست را درک می‌کنند

اگر زمانی یک پروژه را دنبال کردید و در نهایت با شکست مواجه شدید، ممکن است این را ب ه عنوان نشان های برای تسلیم شدن در نظر گرفته باشید. اما افراد موفق می‌دانند که شکست‌ها فقط یک مسیر ناهموار در راه رسیدن به اهدافشان هستند.

توماس ادیسون را در نظر بگیرید. مرد پشت لامپ، گرامافون و فهرستی طولانی از اختراعات انقلابی دیگر، او مجبور شد قبل از اینکه با موفقیت به هر یک از رویاهای خود برسد، ده‌ها شکست را پشت سر بگذارد.

احتمالا هزاران نفر باهوش‌تر از ادیسون وجود دارند. چیزی که واقعا او را متمایز می‌کرد و او را در کتاب‌های تاریخ قرار داد، پشتکارش در مواجهه با شکست‌های بی‌شمار بود.

در طول رکود بزرگ، نویسنده کتاب «بیندیشید و ثروتمند شوید» (۱۹۳۷) را منتشر کرد که به مردم کمک کرد فراتر از دوران سخت و ناامیدی‌های آن دهه را ببینند و توصیه‌های آن کتاب هنوز هم صادق است. ما همیشه باید راهی برای ایجاد اهداف باوجود شرایط ناامیدکننده‌ای که ممکن است خود را در آن بیابیم، پیدا کنیم. تا به امروز، کتابی که در سال ۱۹۳۷ چاپ شد، بین ده کتاب برتر خودیاری تمام دوران باقی مانده است.

یکی دیگر از عاداتی که بسیاری از افراد موفق دارند تشخیص این موضوع است که هر شکست ممکن است بذری باشد که به موفقیت تبدیل می‌شود.

هر مشکلی که با آن مواجه می‌شوید، راه حلی خواهد داشت، بنابراین دلیلی وجود ندارد که شکست را چیزی جز یک حالت ذهنی موقت بدانیم.

برای مثال، بارها و بارها به جولی کرون گفته شد که او نمی‌تواند یک سوارکار حرفه‌ای باشد؛ زیرا هیچ‌یک از صاحبان اسب، یک سوارکار زن نمی‌خواستند. اما کرون یک شعار داشت: «به نشان دادن خودت ادامه بده!» و مطمئناً، او آن صاحبان اسب را خسته کرد تا اینکه بالاخره به او اجازه سواری دادند.

جولی کرون به یک سوارکار قهرمان تبدیل شد. در واقع، سال‌ها بعد، روزنامه Today USA او را به‌عنوان یکی از سرسختترین ورزشکاران تاریخ معرفی کرد.

اگر رویایی دارید، اجازه ندهید نگرش منفی شخصی دیگر شما را به این فکر بیندازد که این کار شدنی نیست.

خلاصه نهایی

همه ما افکار خوب و بد داریم. گاهی آن صدای درونی می‌گوید که به مبارزه ادامه دهیم و گاهی به ما می‌گوید تسلیم شویم. خوشبختانه، می‌توانیم انتخاب کنیم که به صدای مثبت گوش دهیم و آن را دنبال کنیم درحالی‌که منفی‌گرایی را نادیده می‌گیریم و ترس را که بسیاری از مردم را از تحقق رویاهایشان باز می‌دارد، کنار می‌گذاریم. با تشخیص ترس‌هایمان، اعمال قدرت تفکر مثبت و دنیا لکردن یک برنامه روشن، همه ما می‌توانیم بر شکست غلبه کنیم و به عمیق‌ترین خواسته‌های خود برسیم.

درباره نویسنده

ناپلئون هیل (۱۸۸۳ - ۱۹۷۰) کارآفرین و نویسنده آمریکایی بود. او که از اولین کسانی بود که ژانر مدرن خودیاری را رواج داد، بیشتر به خاطر کتاب «بیندیشید و ثروتمند شوید» (۱۹۳۷) شناخته می‌شود که حاصل بیش از ۲۰ سال تحقیق است و بین ده کتاب پرفروش خود یاری تمام دوران قرار دارد.

شارون لچتر یک زن تاجر و رهبر آمریکایی است که بر بهبود آموزش مالی نوجوانان و جوانان تمرکز دارد. او سخنگوی کمیسیون سواد مالی ملی CPA ، بنیان‌گذار سازمان آموزش مالی «اول به خانواده خود پرداخت کنید» و خالق بازی رومیزی مالی تحسین شده «زمان شکوفایی برای نوجوانان» است.